

A Critical Review of Spatial Justice Studies at the Supra-Urban Scale in Iran

**Ali Pourazizi¹ , Zahra Ahmadipour^{2*} , Mostafa Ghaderi Hajat³ ,
Ebrahim Romina⁴ **

1. PhD graduate in political geography, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran
2. Professor of Political Geography, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran
3. Associate Professor of Political Geography, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran
4. Associate Professor of Political Geography, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Received: 2024.02.26

Accepted: 2024.07.27

Extended Abstract

Introduction

Scientific research endeavors are fundamentally driven by philosophical foundations and a specific paradigmatic framework through which they seek to understand and analyze domain-specific phenomena. The field of spatial justice studies is no exception to this rule. Accordingly, this article attempts to critically examine scholarly work addressing spatial justice at the supra-urban scale in Iran by foregrounding the spatiality paradigm and its underlying conceptual framework. The aim is to determine the extent to which existing studies conform to the epistemological and methodological requirements of spatial research. The central research question may be articulated as follows: What are the philosophical foundations and deficiencies of spatial justice studies conducted at the supra-urban scale in Iran? To answer this, the paper engages in ontological, epistemological, and methodological critique within the framework of spatial paradigm theory.

* Corresponding author, Email: Ahmadyz@modares.ac.ir



Copyright© 2025. TMU Press. This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the Attribution-NonCommercial terms.

Methodology

This research is theoretical–fundamental in nature and draws upon library-based sources and logical inference to address the posed questions and examine the associated hypotheses. Initially, the study outlines the necessary theoretical foundations and constructs a conceptual framework for evaluating existing literature, using established theoretical perspectives in the field of spatial justice. Subsequently, through a meta-synthesis approach, the study identifies core characteristics and extracts key thematic categories from the selected corpus of literature. Finally, the theoretical underpinnings of the studies are assessed through critical analysis.

Findings

The study's findings are presented in two categories: structural and substantive. The structural section assesses the general research characteristics and methodological patterns found in spatial justice studies at the supra-urban scale in Iran. The second section engages with the substantive content of these studies, identifying dominant ontological orientations, epistemic frameworks, and ideological undercurrents. It is important to note that the analysis is based on a sample of 36 peer-reviewed articles published between 2006 and 2023.

Conclusion

A comprehensive examination of both philosophical foundations and empirical evidence reveals substantial conceptual constraints in how Iranian scholarship approaches spatiality within supra-urban justice studies. Current research demonstrates a persistent tendency to frame justice through an overwhelmingly social lens while failing to adequately incorporate the spatial dimensions essential to a critical-realist approach. This represents a fundamental theoretical limitation, as the mere geographic referencing of justice concepts does not in itself constitute genuine spatial analysis. The dominant paradigm in these studies reduces space to a passive, inert backdrop for assessing the distribution of social advantages - an approach that effectively universalizes justice while stripping it of its essential spatial characteristics. Such conceptual reductionism stands in direct opposition to the foundational principles of spatiality theory, which maintains that all phenomena emerge through the dynamic interaction of physical, cognitive, and social spatial dimensions. This tripartite nature demands specialized ontological frameworks, requires distinct epistemological approaches for knowledge

production, and necessitates methodologies capable of addressing these multidimensional spatial realities. The spatiality paradigm was specifically developed to counter such flattened conceptualizations, asserting instead that space operates as an active, constitutive element of justice phenomena. The current Iranian scholarship's failure to properly engage with this paradigm has resulted in analyses that, while geographically situated, remain fundamentally non-spatial in their theoretical underpinnings and methodological applications. This critical theoretical gap significantly undermines the field's capacity to address the complex spatial manifestations of justice at supra-urban scales, calling for a fundamental reorientation of research approaches in this domain.

Keywords: Justice Issue, Spatiality, Spatial Justice, Critique of Conceptual Framework



بررسی و نقد مطالعات حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری ایران

علی پورعزیزی^۱، زهرا احمدی پور^{۲*}، مصطفی قادری حاجت^۳، ابراهیم رومینا^۴

۱. دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

۲. استاد گروه جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

۳. دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

۴. دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۶

دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۰۷

چکیده

هر پژوهش علمی سعی بر آن دارد که براساس بنیان‌های فلسفی و پارادایم خاص خود، به شناخت و تحلیل موضوعات قابل طرح در آن حوزه دست یابد. مطالعات حوزه عدالت فضایی نیز از این قاعده مستثنی نیست. از این رو، در این مقاله با بازشناسایی پارادایم فضا‌مندی و بنیان‌های فلسفی آن، به بررسی و نقد مطالعات حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری در ایران می‌پردازیم؛ در نتیجه، میزان تبعیت این مطالعات از الزامات پژوهشی پارادایم فضایی مشخص خواهد شد. پژوهش حاضر از نوع پژوهش‌های بنیادی - نظری است که با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و روش استدلال منطقی، در تلاش است به پرسش‌های طرح‌شده، پاسخ دهد. همچنین با استفاده از روش فراترکیب به بررسی ویژگی‌های اساسی مطالعات موجود، اقدام و مقوله‌های کلیدی جهت نقد نهایی، استخراج می‌شود. در انتها، با بهره‌گیری از چهارچوب نظری و یافته‌ها، به مقایسه مطالعات موجود با الزامات نظری پارادایم فضا‌مندی پرداخته و کاستی‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه آن‌ها شناسایی می‌شود.

کلمات کلیدی: مسئله عدالت، فضا‌مندی، عدالت فضایی، نقد بنیان‌های نظری.

۱. مقدمه

جغرافیا یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری مناسبات جوامع بشری است. شاید بتوان گفت که اولین تلاش‌های بشر برای گذار از تفسیرهای متافیزیکی به رویکردهای علمی، با تفسیرهای جغرافیایی از پدیده‌های پیرامونی آغاز شد. در این راستا، اندیشمندان متعددی از قبیل ارسطو و مونتسکیو تا کارل مارکس بر این نقش‌آفرینی تأکید کرده‌اند. این رویکرد متأثر از نظریهٔ تکامل داروین تا آنجا پیش رفت که نظریه‌پردازی در حوزهٔ اجتماعی را گرفتار یک نوع جبر محیطی کرد که تحت عنوان داروینسیم اجتماعی یاد می‌شود.

در واکنش به این رویکرد جبرگرایانه و با تلاش اندیشمندانی همچون امانوئل کانت، یک گرایش فکری با هدف قائل شدن به «نقش انسان در سرنوشت خود» ایجاد شد. به وجود آمدن این نوع بینش‌های رهایی‌بخش، و حساسیت به متهم نشدن به جبر محیطی، واکنش‌های را در علوم انسانی به دنبال داشت که به نوعی به نادیده گرفتن نقش جغرافیا منجر شد. این وضعیت، نزدیک به یک سده و نیم، موجب فراموشی نسبی تفکر فضایی شد. بر این اساس، حتی تا به امروز هم اکثر نظریه‌های اجتماعی و هستی‌شناختی‌ها، بیشتر بر پایهٔ فرضیه‌های پنهانی استوار شده و شکل گرفته‌اند که عمدتاً بر روی جنبه‌های اجتماعی و زمانی/تاریخی تأکید دارند. سوچا این مسئله را یک تحریف هستی‌شناسانه می‌نامد (Soja, 2013). میشل فوکو در این باره بیان می‌کند که در تفکرات غربی گرایشی وجود دارد که زمان به صورت پویا و در حال گسترش تصور شده و فضا به صورت یک پس‌زمینهٔ ثابت و بی‌جان تلقی می‌شود (Foucault, 1986).

در پاسخ به این تحریف هستی‌شناسانه و به منظور جلوگیری از نادیده گرفتن نقش جغرافیا در شکل‌گیری و کیفیت پدیده‌های اجتماعی، هانری لوفور به‌ویژه در اثر معروفش به نام «تولید فضا»، تلاش کرد، یک دستگاه فکری ارائه دهد که بتوان هم‌زمان نقش فضا با عناصر تاریخی و اجتماعی را در زندگی اجتماعی مورد توجه قرار دهد (Lefebvre, 1991). سوچا به تبعیت از نظریات قبلی میشل فوکو و هانری لوفور، به جای دو حالت هستی‌شناسانه یا بنیادین از موجودیت انسانی، یک دیالکتیک سه‌گانه^۱ شامل سه عنصر اجتماعی/وابسته با اجتماع، زمانی/تاریخی و فضایی/جغرافیایی را مطرح کرد که همهٔ شناخت بشری، باید از آن پیروی کند (Soja, 2010).

از طرفی دیگر، با آشکار شدن پیامدهای صنعتی شدن، شکاف‌ها و نابرابری‌های جغرافیایی در سطوح مختلف جهانی، منطقه‌ای و محلی، وارد فاز جدیدی شد. در سطح جهانی از این نابرابری‌ها تحت عنوان‌هایی از قبیل شمال و جنوب، کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای جهان سوم و ... نام برده شده است. در داخل کشورها هم شاهد نابرابری‌ها منطقه‌ای و شکل‌گیری روابط مرکز - پیرامون بوده‌ایم. این نابرابری‌ها در سطوح شهری نیز خود را در تفاوت‌های فاحش مناطق شهری نشان داده است که از طریق مفاهیمی همچون بالاشهر و پایین‌شهر از آن یاد می‌شود. بروز و

مشاهده نمودهای فضایی نابرابری و ناعدالتی در سطوح مختلف جغرافیایی، سبب توجه اندیشمندان به ابعاد فضایی عدالت و مطالعه این مسئله از دیدگاه جغرافیایی شد. به صورت کلی تلاش‌های نظریه‌پردازی در زمینه تشریح این نابرابری‌های فضایی، در چهارچوب نظریه عدالت فضایی دنبال شد.

بدیهی است که هر پژوهش علمی لازم است از بنیان‌های نظری پارادایم مربوطه، تبعیت کند. لذا در این مقاله با قبول پیش‌فرض پارادایم فضا‌مندی، سعی بر آن است که مطالعات حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری ایران بررسی و درنهایت مورد نقد قرار گیرد. دلیل این امر، این فرض اولیه است که علی‌رغم اطلاق پسوند فضایی به عدالت، مطالعات موجود با این عنوان، فضا را نه به‌عنوان یک پارادایم پژوهشی، بلکه به‌عنوان یک مکان که عدالت در آن نمود پیدا کرده است، مورد توجه قرار داده‌اند. این نکته بدین معنی است که عدالت نه از نظر فضایی، بلکه از نظر همان رویکرد کلاسیک تاریخی - اجتماعی نگریسته می‌شود که در آن، عدالت به‌عنوان یک مسئله تک بعدی و عینی و یک مسئله اجتماعی - حقوقی و درنتیجه یک پدیده گیتی‌گستر فضایی‌زدایی‌شده، مورد توجه قرار می‌گیرد. گفتنی است که این فرم از عدالت به‌عنوان یک جایگزین برای عدالت اقتصادی یا اجتماعی یا دیگر فرم‌های عدالت نیست، بلکه در جست‌وجوی عدالت از یک چشم‌انداز فضایی انتقادی است (Ahmadipour, 2022).

لذا پرسش اصلی پژوهش را می‌توان این‌گونه طرح کرد: بنیان‌های فلسفی مطالعات حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری ایران و کاستی‌های آن چیست؟ از این‌رو با بررسی ادبیات پژوهش، نقدهای هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه، در چهارچوب پارادایم فضایی مطرح می‌شود.

لذا، فرض اولیه پژوهش بر این اساس است که در مطالعات بررسی‌شده حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری ایران، به‌لحاظ هستی‌شناسی کم‌ترین توجه به پارادایم فضا‌مندی شده است؛ بدین معنی که در بررسی ماهیت و ابعاد عدالت فضایی، بر شناسایی ابعاد عینی عدالت در مکان جغرافیایی متمرکز شده و به دیدگاه همه جانبه دیالکتیک اجتماعی - فضایی که به‌عنوان یک الزام هستی‌شناسانه نظریه‌پردازی و مطالعات پیرامون عدالت فضایی است، توجه اندکی شده است. لذا عدالت را به یک هستی صرفاً عینی، فرو کاسته و از تبیین ابعاد چند لایه (عمل فضایی، بازنمایی‌های فضایی و فضای بازنمایی) موفق نبوده‌اند. درنتیجه، عدالت را صرفاً از نظر ابژکتیو و جهان خارجی متأثر از نظریات عدالت اجتماعی گیتی‌گستر فضایی/جغرافیایی‌زدایی‌شده، مورد تحلیل قرار داده‌اند. از این‌رو، در پیوند با ابعاد هستی‌شناسانه اجتماعی - جغرافیایی عدالت، ناکام بوده‌اند.

این مطالعات از منظر معرفت‌شناختی، عمدتاً بر تجربه‌گرایی تکیه دارند. این معرفت‌شناسی با تبعیت از هستی‌شناسی فروکاست‌گرایانه فوق‌الذکر، عدالت فضایی را در میان سه بعد دیالکتیک فضایی - اجتماعی، به حوزه «امر درک‌شده» محدود کرده است. درنتیجه وارد شناخت و تبیین ابعاد «تصورشده» و «امر زیسته» فضا‌مندی عدالت، نشده‌اند.

همچنین به لحاظ روش‌شناسی، طبیعت‌گرایانه هستند. از همین‌رو، به تبعیت از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی پیش‌گفته، عدالت فضایی و شناخت از آن را، به نمودهای فیزیکی و پدیده‌های عینی مشاهده‌پذیر، تقلیل داده‌اند. بنابراین، عدالت فضایی را در سنجش نمودهای مکانی مزیت‌های اجتماعی و در مواردی توزیع مکانی این مزیت‌ها خلاصه کرده‌اند. در نتیجه، ابعاد ذهنی و اجتماعی بی‌عدالتی فضایی، مورد غفلت واقع شده است.

۲. روش تحقیق و آزمون فرضیات

پژوهش حاضر از نوع پژوهش‌های بنیادی - نظری است که با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و روش استدلال منطقی در تلاش است به پرسش‌های فوق‌الذکر پاسخ داده و فرضیات طرح‌شده را مورد بررسی قرار دهد. از این‌رو، در گام نخست، به طرح مبانی نظری اقدام خواهد شد و چهارچوب نظری لازم برای نقد مطالعات موجود با بهره‌گیری از نظریات شاخص حوزه عدالت فضایی، فراهم می‌شود. در ادامه با استفاده از روش فراترکیب به شناسایی ویژگی‌های اساسی و استخراج مقولات کلیدی مطالعات موجود در حوزه مد نظر اقدام شده و در نهایت نقد بنیان‌های نظری مطالعات هدف، صورت می‌پذیرد.

گفتنی است با توجه به بررسی پیشینه، تاکنون مطالعه‌ای تحت عنوان مقاله حاضر، مورد پژوهش قرار نگرفته است. بی‌عدالتی فضایی با ایجاد شکاف‌های فضایی در جامعه، امکان اقدام‌های تهدیدکننده امنیت پایدار جامعه مانند واگرایی در نواحی قومی و مرزی، تروریسم، قاچاق، بحران مواد مخدر، حاشیه‌نشینی و مهاجرت و ... را منجر می‌شود (Ahmadipour, 2021). لذا با توجه به اهمیت موضوع عدالت در زندگی جمعی و نقش گسترده این موضوع در مقولات جغرافیای سیاسی، سعی بر آن است که با شناسایی کاستی‌های موجود، امکان‌های لازم برای تقویت پژوهش‌های این حوزه، فراهم شود.

۳. بنیان‌های فلسفی پژوهش‌های علمی

نظریات علمی در تلاش هستند که از طریق هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی^۱ خاص، ابعاد ویژه جهان/زندگی را به‌واسطه تبیین‌های کلی، تشریح کنند. این مقولات، جوهر وجودی انسان در جهان و شیوه‌های اطمینان از معتبر بودن دانش را ارائه می‌دهند. برخی از نظریه‌ها، ذهنی‌تر^۲ و فرضی‌تر^۳ از دیگر نظریه‌ها هستند، اما نظریه به‌عنوان پل بین انتزاع و انضمام، بر پایه مفروضات قابل اطمینان فرضیات معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی استوار است (Soja, 2010).

1. Epistemology
2. Speculative
3. Hypothetical

پرسش‌های هستی‌شناسی، شامل پرسش‌هایی است که به حوزه واقعیت، جهان و هستی، مربوط می‌شود. سؤال‌هایی از قبیل: فرم و ماهیت واقعیت چگونه است؟ چه چیزی وجود دارد که در مورد آن، شناخت حاصل کرد؟ برای نمونه، اگر یک جهان «واقعی» در نظر گرفته شود، آن گاه چیزی که می‌توان در مورد آن دانست، این است که پدیده‌ها واقعاً چگونه بوده و چطور کار می‌کنند؟ پس تنها آن دسته از سؤال‌هایی که در ارتباط با موجودیت «واقعی» و کنش «واقعی» هستند، قابل بررسی‌اند (Mohammadpour, 2019).

در یک طبقه‌بندی بسیار عام، موضع هستی‌شناسی به دو دسته هستی‌شناسی واقع‌گرا و هستی‌شناسی ایدئالیست، تقسیم می‌شود (Bleiki, 2007). پارادایم‌های مبتنی بر هستی‌شناسی ایدئالیست فرض می‌کنند که آنچه ما به عنوان جهان بیرونی تلقی می‌کنیم و با آن به اشکال مختلف تعامل داریم، تنها اشکال و جلوه‌های صوری و ظاهری بیش نبوده و موجودیتی مستقل و جدای از افکار و ایده‌های ما انسان‌ها ندارند. انسان‌ها، واقعیت‌ها و جهان‌های اجتماعی را آن‌طور که می‌خواهند، می‌بینند و تفسیر می‌کنند، نه آن‌طور که واقعاً وجود دارند (Solomon, 1993; Ameriks, 2000; Pinkard, 2002). بر این اساس، واقعیت سوژکتیو و شخصی است و در نتیجه تعمیم‌بخشی، کارکردی ندارد و آنچه مهم است واسازی ذهنیت‌ها و محرک‌های تصمیم‌گیران است (Turkemeh, 2019). ما با تصویری یکسره سوژکتیو سروکار داریم، زیرا واقعیت همیشه با ایدئولوژی‌ها و متون و گفتمان‌ها، آمیخته است. از همین رو چیزی به نام «واقعیت»، هیچ‌جا وجود ندارد (Kelly, 2006: 36). چنین تلقی از واقعیت‌ها و جهان اجتماعی، مشخصه عمومی بیشتر پارادایم‌های غیراثباتی یا ضداثباتی، به‌ویژه پارادایم‌های تأویلی و برساختی - تفسیری است (Mohammadpour, 2019). هستی‌شناسی واقع‌گرایانه، که پایه‌گذار پارادایم‌های اثبات‌گرایی، پسااثبات‌گرایی و خردگرایی انتقادی است، بر این اصل استوار است که پدیده‌های اجتماعی و طبیعی، مستقل از فعالیت‌های انسانی به‌طور عام و مشاهده‌گر به‌طور خاص، وجود دارند. به عبارت دیگر، این پدیده‌ها به‌صورت خودمختار و جدا از تأثیرات یا تلاش‌های افراد وجود دارند. واقعیتی ابژکتیو، به صورت خارجی و مستقل وجود دارد و مشاهده‌گر از آن متمایز است (Kelly, 2006: 36).

معرفت‌شناسی، نظریه‌ای در باب معرفت یا دانش است؛ نظریه یا معرفتی درباره روش یا پایه دانش؛ نظریه‌ای که بیان می‌کند چطور انسان به معرفت از جهان اطراف خود دست یافته، دست می‌یابد یا دست خواهد یافت؟ چطور آنچه را می‌دانیم، می‌دانیم؟ معرفت‌شناسی بنیانی فلسفی برای ایجاد انواع معرفت را که ممکن است بتوانیم کسب کنیم، مهیا ساخته و معیاری است برای اینکه تصمیم بگیریم چطور معرفت می‌تواند به درستی و به صورت منطقی سنجیده شود (Crotty, 1998: 8). معرفت‌شناختی با شیوه‌ها و رهیافت‌هایی پیوند یافته است، به ویژه اینکه ما چگونه می‌توانیم از صحت دانش (نظریه، یافته‌های تجربی و فعالیت‌ها) اطمینان حاصل کرده و بر آن تکیه کنیم (Soja, 2013).

پاسخ به سؤالات معرفت‌شناسی از قبیل چگونه واقعیت اجتماعی می‌تواند شناخته شود؟ ماهیت رابطه بین شناسا

(سوژه، آن کس که می‌شناسد) یا شناخته (ابژه، آنچه شناخته می‌شود)، چیست؟ تحت تأثیر پاسخ‌هایی است که قبلاً در بخش هستی‌شناسی به آن داده شده است. برای مثال، اگر در واقع‌گرایی، یک واقعیت به مثابه «واقعی» فرض شود، موضع‌گیری شناسا باید وضعی جدایافته و عینی یا همراه یا فراغت ارزشی باشد تا بتواند کشف کند که «اشیا واقعاً چگونه هستند و چطور عمل می‌کنند» (Mohammadpour, 2019). به صورت کلی معرفت‌شناسی به سه شیوه ذیل است:

شیوه نخست، عینی‌گرایی^۱ است؛ عینی‌گرایی رویکردی معرفت‌شناختی است که اشیا یا ابژه‌ها را به مثابه پدیده‌هایی دارای معانی ذاتی می‌بیند. از این منظر، نقش محقق در فرایند تحقیق آن است که این معنا را که البته تصور می‌شود پیش‌تر در آن‌ها قرار گرفته است، کشف کند، برای مثال، درخت، یک درخت است بدون توجه به کسی که آن را مشاهده کرده است؛ حتی اگر اصلاً مشاهده هم نشده باشد، مقدم بر مشاهده‌گر و عمل مشاهده پیش‌تر وجود داشته است. از رویکرد عینی‌گرایی، معنای پدیده‌ها، مستقل از آگاهی انسان است. بنابراین انتظار می‌رود همه مشاهده‌گران معنایی یکسان درخصوص آن پدیده کشف کنند. معرفت‌شناسی عینی‌گرا با هستی‌شناسی واقع‌گرا (مخصوصاً نوع سطحی و ساده آن) و از این جهت با پارادایم اثباتی ارتباطی تنگاتنگ دارد (Bernstein, 1983; Rand et al., 1990).

رویکرد مقابل آن، ذهن‌گرایی^۲ است. براساس این رویکرد، اشیا هیچ سهمی در معنای منسوب به خود ندارند، بلکه این معنای را مشاهده‌گر بر آن‌ها تحمیل می‌کند. شیء یا ابژه هیچ نقشی در معنایی که مشاهده‌گر به آن می‌دهد، ندارد. بنابراین اشیا ممکن است معانی مختلفی از سوی مشاهده‌گران متفاوت، داشته باشند. ممکن است مشاهده‌گر اول آن را درخت بنامد و دیگری آن را پناهگاه بخواند. چنین رویکردی به درجات گوناگون، مشخصه اکثر رویکردهای تأویلی و برساختی - تفسیری بوده و با هستی‌شناسی ایدئالیست در ارتباط است (Mohammadpour, 2019).

دیدگاه سوم، ساختارگرایی^۳ است؛ این معرفت‌شناسی هر دو دیدگاه عینی‌گرایی و ذهنی‌گرایی را به دلیل قطبی بودن و افراطی بودن بیش از اندازه، رد می‌کند. براساس ساختارگرایی، از یک طرف معنا کشف نمی‌شود، بلکه ساخته می‌شود و از طرف دیگر، به جای آنکه معنا در درون چیزها قرار بگیرد، مشاهده‌گر نقش فعالی در آفرینش آن دارد؛ به عبارت دیگر این فرایند خلاق تحت تأثیر ماهیت خود چیزهاست؛ معانی این اشیا نتیجه درگیری مشاهده‌گر با آن‌هاست. ضروری است اضافه شود که فهم‌های مرتبط با آن اشیا، وجود پیش‌تر داشته است؛ به این صورت که آگاهی به یک چیز نمی‌تواند فی‌نفسه بدون اینکه آگاهی پیشینی نسبت به آن وجود داشته باشد، حاصل شود. این نکته بیانگر تلاقی این شیوه معرفت‌شناختی با پدیدارشناسی است (Crotty, 1998: 89). معرفت‌شناسی ساختارگرا هم با هستی‌شناسی

1. Objectivism
2. Subjectivism
3. Constructionism

واقع‌گرا و هم ایدئالیست در ارتباط است و می‌تواند مخصوصاً در بنیان پارادایم پراگماتیسم و روش‌شناسی ترکیبی مبتنی بر آن سهیم باشد (Mohammadpour, 2019).

در ارتباط با پرسش‌های روش‌شناختی، باید دو مفهوم مرتبط با یکدیگر از هم تفکیک شوند: روش‌شناسی و روش. در بسیاری از مباحث و آثار، کاربردهای خاص هر کدام با دیگری اشتباه می‌شود. روش‌شناسی به‌طور اخص زمانی به کار می‌رود که روش کلمه مناسب‌تری است. به همین ترتیب عباراتی از قبیل روش علمی نیز غالباً زمانی توسط محققان به کار گرفته می‌شوند که آنچه این عبارات به آن‌ها اشاره دارند، روش‌شناسی و حتی گاهی معرفت‌شناسی است. پاسخ به این سؤال روش‌شناختی که پژوهشگر چطور می‌تواند به یافتن پدیده‌هایی پردازد که باور دارد می‌تواند شناخته شوند، مستلزم ارجاع به پاسخ دو سؤال معرفتی و هستی‌شناختی قبلی است، یعنی هر روش‌شناسی مناسب این کار نیست. برای مثال، یک واقعیت «واقعی» که از سوی یک پژوهشگر «عینی‌گرا» دنبال می‌شود، مستلزم کنترل بر عوامل مرتبط ممکن است، چه روش‌ها کمی باشند و چه کیفی، سؤال‌های روش‌شناختی نمی‌توانند به پرسش روش‌ها تقلیل یابند؛ روش‌ها باید با روش‌شناسی از پیش تعیین‌شده منطبق باشند.

روش‌های تحقیق، فنون یا رویه‌های عملی هستند که به‌منظور گردآوری و تحلیل داده‌های مربوط به یک سؤال پژوهشی و یا فرضیه مورد استفاده قرار می‌گیرند. این روش‌ها در علوم اجتماعی شامل درگیر کردن افراد در مکالمه، اعم از بسیار رسمی و ساختارمند تا گفت‌وگوی غیررسمی و آزاد، تقاضا از افراد به‌منظور پرکردن پرسش‌نامه، مشاهده رفتار و بررسی اسناد و یا سایر انواع سوابق فعالیت‌های انسانی هستند. در مقابل روش‌شناسی عبارت است از چگونگی پیش‌برد تحقیق و شیوه‌های اجرای آن. روش‌شناسی به این امر می‌پردازد که نظریه‌ها چگونه ایجاد و آزمون می‌شوند، چه نوع منطقی مورد استفاده قرار می‌گیرد، این نظریه چه ملاک‌هایی باید داشته باشد، نظریه چه شکل و قالبی دارد و چگونه دیدگاه‌های خاص نظری را می‌توان به مسائل خاص پژوهشی مرتبط ساخت؟ (Greco et al., 1999; Goubelle, 2001; Bleiki, 2007).

۳-۱. فضامندی عدالت

ادوارد سوگا در مقدمه کتاب در جست‌وجوی عدالت فضایی (2010) در آغاز بحث، با دو نقل قول زیر شروع می‌کند: مسائل عدالت نمی‌توانند مستقل از شرایط شهر تلقی شوند، نه تنها به این خاطر که اکثر جمعیت جهان در شهرها زندگی می‌کنند، بلکه فراتر از همه این‌ها به این خاطر که شهر دربردارنده همه تنش‌ها و تناقضات چندگانه‌ای است که زندگی مدرن را ملهم می‌سازد (Swyngedouw, 2006).

از آنجایی که هیچ‌کدام از ما، ورای جغرافیا قرار نداریم، بنابراین هیچ‌کدام از ما نیز به‌طور کامل از کشمکش‌های جغرافیایی رها نخواهیم بود. این کشمکش پیچیده و جذاب است، زیرا این مبارزه فقط درباره سربازها و توپ‌ها نیست،

بلکه مبارزهای است بر سر اندیشه‌ها، اشکال، تصاویر و تخیلات (Robbins et al, 1994).
 نقل‌های فوق، صریحاً بر تأثیرپذیری مسائل اجتماعی و به‌ویژه، مسئله عدالت از جغرافیا/فضا اشاره دارد. به باور
 سوجا، از این نقل قول‌ها می‌توان این برداشت را داشت که عدالت، در هر صورتی که تعریف شود، دارای جغرافیایی
 پس‌اندی (پیامدی)^۱ است، بدین معنی که عدالت یک بیان فضایی است بیش از بازتاب زمینه‌ای یا مجموعه‌ای از
 ویژگی‌های فیزیکی که به صورت توصیفی نگاشته شوند. بر این اساس جغرافیا/فضا اجزای شکل‌دهنده و جدائی‌ناپذیر
 مسائل اجتماعی بشر است که توضیح می‌دهد، عدالت چطور شکل می‌گیرد و در طول زمان تغییر می‌یابد (Soja, 2013).

با الهام از بیان ادوارد سعید، سوجا می‌گوید که جست‌وجوی عدالت فضایی به صورت بنیادین و تقریباً اجتناب‌ناپذیر،
 کشمکش بر سر جغرافیاست. از این‌رو، کشمکش حاکم در جغرافیا، می‌تواند از راه چشم‌انداز قاطعانه فضایی^۲ بهتر
 شناخته شود، دیدگاهی که تأکید می‌کند چه چیزی می‌تواند به‌عنوان نیروی تبیین‌کننده جغرافیای پس‌اندی عدالت،
 تعریف و توصیف شود؛ به سخن دیگر، این جغرافیاهای پس‌اندی فقط حاصل فرایندهای اجتماعی و سیاسی نیستند،
 بلکه نیروی پویایی هستند که فرایندها را به شیوه‌های مختلفی تحت تأثیر قرار می‌دهند. در نتیجه، شیوه‌های که برای
 تفسیر رابطه بین جنبه‌های اجتماعی، تاریخی و فضایی زندگی استفاده شده است، در مسیر مشخصی در حال دگرگون
 شدن است. رویکرد جدید و متفاوت اندیشیدن درباره فضا و فضا‌مندی در ارتباط با آنچه تحت عنوان جهت‌گیری
 فضایی^۳ خوانده می‌شود، ظاهر شده و تقریباً همه شاخه‌های علوم انسانی را تحت تأثیر قرار داده است. سوجا این
 مفهوم را دیالکتیک اجتماعی - فضایی^۴ می‌نامد که بر فضا‌مندی پدیده‌ها، تأکید دارد؛ بدین معنی که فضا، درست به
 اندازه فرایندهای اجتماعی، روابط اجتماعی و جغرافیای انسانی یا فضاهایی را که ما در آن زندگی می‌کنیم شکل و
 معنا می‌بخشد. رهیافت دیالکتیک اجتماعی - فضایی بر این نگرش استوار است که به همان اندازه فرایندهای اجتماعی
 - تاریخی، فضا‌مندی بر مسئله عدالت تأثیرگذار است که ادوارد سوجا آن را فضا‌مندی (بی) عدالت^۵، می‌نامد. سوجا با
 بهره‌گیری از اندیشه‌های هانری لوفور تأکید می‌کند، هر چیزی که اجتماعی هست (شامل عدالت) هم‌زمان و ذاتاً
 فضایی نیز هست (Ibid). در این باره، روبینس باور دارد که نوعی تغییر پارادایم در حال وقوع است که به یک حس
 جدید و نیرومند از نگرستن به مبارزه بر سر جغرافیا به شیوه‌های جالب و تخیلی می‌پیوندد (Robbins et al., 1994).
 ادوارد سوجا طرح کلی هستی‌شناختی فضا‌مندی را این‌طور بیان می‌کند که «موجودیت انسان در جهان، آنچه

1. Consequential Geography
2. Assertive Spatial Perspective
3. Spatial Turn
4. Socio-Spatial Dialectic
5. Spatiality of (in) Justice

هستی‌شناسان آن را شدن^۱ می‌نامند، اساساً اجتماعی، موقتی و فضایی^۲ است. در این سطح بسیار پایه‌ای، هر چیز دیگری در زندگی، مشروط به اجتماعی بودن فضایی - زمانی موجودیت انسان است» (Soja, 2013). در پیوند با این موضوع، میشل فوکو (1986) بیان می‌کند: اگرچه، تمام جریان‌های فکری - فلسفی، از علوم اجتماعی تا سوسیالیسم علمی مارکس، ماهیت تاریخی و اجتماعی واقعیت‌ها را بر فضا‌مندی بنیادین آن‌ها برتری داده‌اند، اما هیچ دلیل قابل دفاعی وجود ندارد که ماهیت اجتماعی و تاریخی انسان را اساسی‌تر از موجودیت انسان به‌عنوان یک پدیده فضایی تلقی شود.

سوجا با پیروی از نظریات فوکو و لوفور، به این نکته اشاره می‌کند که به جای وجود دو وضعیت هستی‌شناسانه یا بنیادین از موجودیت انسانی، سه حالت، وجود دارد که همه دانش‌ها باید از آن تبعیت کنند؛ وضعیت اجتماعی/وابسته به اجتماع، وضعیت زمانی/تاریخی و وضعیت فضایی/جغرافیایی^۳. با وجود این «دیالکتیک سه‌گانه»، تقریباً تمام دانش‌هایی که در طول سده گذشته ارائه شده‌اند، عمدتاً براساس هستی‌شناسی دوگانه به‌وجود آمده‌اند که به صورت پویا و دیالکتیک ابعاد اجتماعی و تاریخی توسعه فردی و اجتماعی را با هم مرتبط می‌کند و فضا‌مندی موجودیت تاریخی - اجتماعی آن‌ها را تقریباً نادیده گرفته‌اند.

درنتیجه، لازم است که تعادلی میان این تثلیث هستی‌شناختی (دیالکتیک فضایی) صورت پذیرد تا به فهم این نکته برسیم که همه اشکال تولید دانش، از معرفت‌شناسی گرفته تا شکل‌گیری نظریه، تحلیل تجربی و کاربرد عملی آن‌ها، همیشه به‌طور هم‌زمان و تعاملی اجتماعی، تاریخی و فضایی هستند (Soja, 2013).

۲-۳. دیالکتیک سه‌گانه هانری لوفور

لوفور در کتاب *ماتریالیسم دیالکتیک*، روابط اجتماعی را انتزاع‌های انضمامی^۴ می‌داند که جز در فضا و از طریق فضا، هیچ موجودیت واقعی ندارند (Shields, 1999). از این‌رو، ماهیت فضا را شامل سه‌گانه عمل فضایی^۵، بازنمایی‌های فضا^۶ فضا‌های بازنمایی^۷ می‌داند.

حال، سه‌گانه فضایی را به‌سان یک کل می‌توان به‌عنوان دیالکتیک سه‌گانه فضا در نظر گرفت. لوفور با در نظر گرفتن ساختار سه تایی برای دیالکتیک خود، فضا را در کنار زمان و تاریخ، مکمل دیالکتیک پیشنهاد می‌دهد. درواقع

1. Becoming
2. Social, Temporal, and Spatial
3. The Social/Societal, the Temporal/Historical, and the Spatial/Geographical
4. Concrete Abstraction
5. Spatial Practice
6. Representation of Space
7. Representational Space

لوفور با تحلیل دیالکتیکی خود که بیشتر شبیه یک اصل عام است، به دنبال سه بُعد شکل - ساختار - کارکرد است (Lefebvre, 1991). از نظر لوفور سه بُعد دیالکتیک فضایی را باید به سان ابعادی فهمید که اساساً ارزش همسانی دارند و هر بُعد به سان یک لحظه است. بر این اساس فضا در آن واحد، ادراک شده، تصور شده و زیست شده است. هیچ یک از آن‌ها را نمی‌توان به سان خاستگاهی مطلق در نظر گرفت؛ هیچ یک از آن‌ها قابل فروکاستن بر دیگری نیست. از این رو، دیالکتیک سه‌گانه تولید فضا هانری لوفور را می‌توان به شرح ذیل صورت‌بندی کرد:

الف) فضای ادراک شده^۱

فضا وجهی درک‌پذیر دارد که می‌توان آن را با حواس به دست آورد. این درک، مؤلفه سازنده هر عمل اجتماعی را تشکیل می‌دهد. این درک دربرگیرنده هر چیزی است که خودش را به حواس - نه فقط بینایی، بلکه شنوایی، بویایی، بساواایی و چشایی عرضه می‌کند. این وجه به لحاظ حسی درک‌شدنی فضا، مستقیماً به مادیت مؤلفه‌های سازنده فضا مربوط است.

ب) فضای تصور شده^۲

فضا را نمی‌توان به خودی خود درک کرد بی‌آنکه از پیش، آن را در اندیشه تصور کرده باشیم. کنار هم قراردادن مؤلفه‌ها برای شکل دادن به یک کل که از آن به سان فضا در نظر گرفته می‌شود یا بر فضا دلالت می‌کند. از این رو، فضای تصور شده یک کنش متفکرانه است که به تولید معرفت مربوط می‌شود.

ج) فضای زیسته^۳

وجه سوم تولید فضا، تجربه زیسته فضا است. این وجه بر جهانی دلالت می‌کند آن‌طور که از سوی انسان‌ها در عمل زندگی روزمره‌شان تجربه می‌شود. لوفور در این رابطه صریح است: تجربه عملی زیسته را نمی‌توان از طریق تحلیل نظری کاملاً بررسی کرد. همواره مازادی، باقی‌مانده‌ای چیزی ناگفتنی و تحلیل‌ناپذیر، باقی می‌ماند؛ ارزشمندترین باقی‌مانده‌ای که صرفاً با ابزارهای هنرمندانه می‌توان بیان کرد (Goonewardena et al, 2008).

در نتیجه از نظر او، فضا به‌طور هم‌زمان یک فعالیت مکانی (محیط مادی)، بازنمود فضا (مدلی مفهومی که فعالیت را هدایت می‌کند) و فضایی بازنمایی (روابط اجتماعی استفاده‌کنندگان محیط در آن) است. بنابراین بر اساس ساختار دیالکتیک سه‌گانه، هسته نظری تولید فضا، سه لحظه تولید را شناسایی می‌کند: نخست، تولید مادی؛ دوم، تولید معرفت و سوم، تولید معنا (Lefebvre, 1991).

-
1. Perceived Space
 2. Conceived Space
 3. Lived Space

۳-۳. توسعه نامتوازن جغرافیایی و عدالت

از دیالکتیک سه‌گانه لوفور می‌توان چندین اصل دیگر را برای توصیف فضا‌مندی زندگی انسان استخراج کرد. آنچه ما را به نظریه‌سازی از عدالت فضایی نزدیک‌تر می‌کند، فراگیر بودن توسعه نامتوازن جغرافیایی و نابرابری‌های فضایی همراه با آن است. گفتنی است هیچ فرایند اجتماعی به صورت یک شکل در فضا اتفاق نمی‌افتد، همیشه ناهمگونی‌هایی در جغرافیایی که انسان تولید می‌کند، وجود خواهد داشت، همان‌گونه که همیشه متغیرهای فراوانی در توسعه تاریخی - اجتماعی آن وجود دارد.

از این منظر، برابری کامل هیچ‌گاه نمی‌تواند در فضای جغرافیایی و در ارتباط با ویژگی‌های معنی‌دار نوع بشر وجود داشته باشد. همیشه درجاتی از تفاوت وجود خواهد داشت، اگر چه این تفاوت‌ها و نابرابری‌ها اهمیت اجتماعی نداشته باشند. زندگی بر روی زمین، منشأ وجودی توسعه نامتوازن است، زیرا وجود ما همیشه متأثر از تأثیرات اصطکاک فاصله^۱ است. اصطکاک فاصله‌ای و ویژگی‌های فیزیکی مربوط به آن، نه تنها اشغال هم‌زمان یک مکان را توسط دو جسم مادی غیرممکن می‌سازد، بلکه به شیوه‌های دیگر نیز ناهم‌واری و عدم توازن را تزریق می‌کند. کنش انسان و بسترهای اجتماعی جمعی که بروز فعالیت‌های انسانی را شکل‌بندی می‌کنند، در مکان‌ها و فضاهای خاص ایجاد می‌شوند. در این راستا، این کنش‌ها و بسترها، گرایش به خوشه‌ای شدن دارند و در جست‌وجوی مجاورت و نزدیکی هستند تا هزینه‌های انرژی و زمان عبور (گذر) ناشی از فاصله را کاهش دهند.

دستاوردهای اصلی بررسی‌های نظری و هستی‌شناسانه این است که توسعه نامتوازن جغرافیایی با صرف نظر از منبع وجودی آن، عامل تشدیدکننده خلق و بقا نابرابری‌های فردی و اجتماعی و همچنین بی‌عدالتی فضایی - اجتماعی است. تنها زمانی می‌توان وضعیتی را که در آن افراد و اجتماعات کاملاً برابر هستند درک کرد که فضا‌مندی زندگی انسان را نادیده بگیریم و یا از آن دور شویم. خواه اشغال یک موقعیت مطلوب در مقابل تلویزیون یا خرید غذا یا یافتن یک مدرسه خوب یا انتخاب یک شغل نزدیک به محل زندگی یا دستیابی به ثروت و رفاه بیشتر یا یافتن مکانی برای سرمایه‌گذاری میلیاردها دلار یا درواقع جست‌وجوی عدالت فضایی بیشتر باشد؛ فعالیت‌های انسانی نه تنها بر اثر نابرابری‌های جغرافیایی شکل می‌گیرد، بلکه در تولید و بازتولید آن‌ها نیز نقش دارد (Soja, 2013).

از این دیدگاه، چندین مفهوم ضمنی مهم برای مفهوم‌سازی عدالت فضایی استخراج می‌شود. جغرافیایی که بشر تولید کرده است، همیشه در درون بی‌عدالتی فضایی و نابرابری‌های توزیعی، قرار خواهد داشت. به بیان دیگر و با اندکی تفاوت، هر موقعیتی در فضا همیشه با میزانی از مزیت نسبی یا محرومیت نسبی پیوند یافته است. از این رو نتیجه‌گیری می‌شود، برای درک و تحلیل مسئله عدالت متأثر از فضا، به کاربست پارادایم فضا‌مندی ناچاریم (Ibid).

۴. یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش پیش‌رو در دو بخش ساختاری و محتوایی ارائه شده‌اند. بخش ساختاری به بررسی ویژگی‌های عمومی و روش مطالعات در حوزه عدالت فضایی مقیاس فراشهری ایران را نشان می‌دهد. در بخش دوم که وارد بررسی محتوایی این مطالعات خواهد شد، ویژگی‌های هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و ایدئولوژی حاکم بر پژوهش‌ها شناسایی خواهد شد. گفتنی است که پژوهش‌های مورد بررسی، شامل ۳۶ مقاله مرتبط در بازه زمانی ۱۳۸۵ تا ۱۴۰۲ است.

۴-۱. فرامطالعه ساختاری مقاله‌ها

در این بخش، مشخصات روش‌های به‌کارگیری بر پژوهش‌های مورد مطالعه، شامل حوزه‌های تخصصی، مقیاس جغرافیایی پژوهش‌ها، نوع پژوهش، روش پژوهش، هدف پژوهش و روش جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز را شامل می‌شود: درخصوص حوزه تخصصی پژوهش، از میان ۳۶ مورد مقاله مورد بررسی، ۷۵ درصد (۲۷ مورد) در حوزه علوم جغرافیایی و ۱۰ درصد (۴ مورد) در حوزه شهرسازی مورد پژوهش قرار گرفته است. همچنین ۶ درصد (۲ مورد) در رشته‌های علوم اجتماعی و ۶ درصد (۲ مورد) در رشته‌های علوم اقتصادی و ۳ درصد (۱ مورد) در رشته حقوق مطالعه شده است. بر این اساس، موضوع عدالت فضایی مورد استقبال بیشتر رشته‌های گروه جغرافیا و شهرسازی بوده است. به نظر می‌رسد این امر ناشی از ماهیت و گرایش این دو گروه به مباحث فضایی بوده است.

از نظر پراکنش جغرافیایی پژوهش، به ترتیب سطح استانی برابر ۳۶ درصد (۱۳ مورد)، سطح کشوری ۳۳ درصد (۱۲ مورد)، سطح شهرستان ۱۷ درصد (۶ مورد)، پژوهش‌های نظری فاقد بعد جغرافیایی مشخص ۸ درصد (۳ مورد) و همچنین منطقه‌ای (مجموعه چند استان) ۶ درصد (۲ مورد) بوده است. تعمق در پراکنش جغرافیایی پژوهش‌های حوزه عدالت فضایی و مکان‌های مورد مطالعه، حاکی از آن است که مطالعات انجام‌شده در بیشتر موارد منطبق با پهنه‌های هر چه ناب‌رودارتر ایران است.

نوع پژوهش ادبیات مورد مطالعه مورد نظر، به ترتیب ۹۲ درصد (۳۴ مورد) نمونه موردی و ۸ درصد (۴ مورد) نظری بوده است. این آمار نیز خود گواه دو مسئله مهم در تحقیقات مربوطه است. از یک سو، مطالعاتی که از نوع پژوهش‌های نظری است، به دلیل ضعف بنیه‌های تئوریک کم‌تر و مطالعات نمونه‌های موردی، بیشتر به سنجش نموده‌های بی‌عدالتی متمرکز بوده است.

پیشینه مورد بررسی به لحاظ روش پژوهشی، به ترتیب ۶۴ درصد (۲۳ مورد) کمی و ۱۹ درصد (۷ مورد) کیفی و ۱۷ درصد (۶ مورد) ترکیبی بوده است. غالب بودن بیش از حد روش پژوهش کمی، ناشی از تمرکز پژوهش‌گران این حوزه بر سنجش کمی نموده‌های فضایی عدالت است. روش جمع‌آوری اطلاعات حاکم در ادبیات مورد بررسی، به ترتیب ۵۸ درصد (۲۰ مورد) مطالعه موردی ۱۷ درصد (۷ مورد) میدانی و ۱۷ درصد (۷ مورد) مصاحبه و پرسش‌نامه

و ۸ درصد (۲ مورد) مطالعه موردی بوده است. همچنین وضعیت ادبیات مورد بررسی از نظر هدف پژوهش به ترتیب ۸ درصد (۳ مورد) بنیادی و ۶۷ درصد (۲۴ مورد) کاربردی و ۲۵ درصد (۹ مورد) تحقیق و توسعه بوده است.

۴-۲. فرامطالعه محتوایی پژوهش‌ها

در این بخش، مشخصات محتوایی حاکم بر پژوهش‌های در حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری در نشریات مورد مطالعه، شامل گونه‌شناسی بُعد فضایی عدالت، رویکردهای عدالت فضایی، محور موضوعی پژوهش، شاخص‌های مورد توجه، پارادایم عدالت، جهان‌بینی، نظریه پایه و ... مورد بررسی قرار می‌گیرد:

وضعیت ادبیات مورد بررسی از نظر گونه‌شناسی بُعد جغرافیایی عدالت، به ترتیب ۴۷ درصد (۱۷ مورد) عدالت فضایی و ۱۹ درصد (۷ مورد) عدالت جغرافیایی و ۱۷ درصد (۶ مورد) عدالت منطقه‌ای و ۱۱ درصد (۴ مورد) عدالت اجتماعی و ۶ درصد (۲ مورد) عدالت محیطی بوده است.

وضعیت ادبیات مورد بررسی از نظر رویکرد عدالت فضایی، به ترتیب ۸۶ درصد (۳۱ مورد) عدالت توزیعی و ۱۴ درصد (۵ مورد) عدالت فرایندی بوده است.

وضعیت ادبیات مورد بررسی از نظر موضوع محوری پژوهش به ترتیب ۴۲ درصد (۱۵ مورد) امکانات و خدمات عمومی و ۱۱ درصد (۴ مورد) مراکز درمانی و ۱۱ درصد (۴ مورد) توسعه منطقه‌ای، نظام بودجه‌ریزی و مالی ۶ درصد (۲ مورد)، مطالعات مروری و مقایسه‌ای ۶ درصد (۲ مورد)، مزیت‌سنجی طبیعی ۳ درصد (۱ مورد)، شاخص‌های قانون استفاده متوازن کشور ۳ درصد (۱ مورد)، شبکه‌های ارتباطی و حمل و نقل ۳ درصد (۱ مورد)، فقر ۳ درصد (۱ مورد)، امنیت ملی ۳ درصد (۱ مورد)، ابزارهای نظارت سیاسی ۳ درصد (۱ مورد)، طراحی الگوی سنجش عدالت ۳ درصد (۱ مورد)، توسعه‌یافتگی صنعتی ۳ درصد (۱ مورد) بوده است.

وضعیت ادبیات مورد بررسی از نظر شاخص‌های مورد توجه، به ترتیب ۲۲ درصد (۸ مورد) دسترسی برابر به خدمات و تسهیلات، ۱۹ درصد (۷ مورد) توزیع فضایی بهینه، ۱۷ درصد (۶ مورد) توزیع برابر، ۱۴ درصد (۵ مورد) برخورداری برابر از خدمات و تسهیلات، ۱۴ درصد (۵ مورد) تعادل فضایی، ۸ درصد (۳ مورد) توسعه متوازن و ۶ درصد (۲ مورد) برابری نسبی فرصت‌ها بوده است.

همچنین با توجه مباحث مطروحه در مبانی نظری عدالت به لحاظ پارادایم‌های اولیه حاکم بر قالب سه دسته سودگرایان، اختیارگرایان و خیر جمعی طبقه‌بندی می‌شود. حال با بررسی ادبیات پژوهش، مطالعات موجود به صورت مستقیم و صریحی به این مبانی نپرداخته‌اند و گاه در مواردی معیارهای متناقضی را از نظر این دیدگاه‌ها پیشنهاد داده‌اند.

همچنین به لحاظ جهان‌بینی حاکم بر پژوهش‌های موجود، براساس بررسی‌های صورت گرفته، از این نظر هم از

شفافیت لازم برخوردار نیستند. در این مقالات اشارات مختصری به جهان‌بینی سوسیالیستی و اسلامی و در مواردی هم لیبرالیسم شده است. ولی همان‌طور در بخش پارادایم‌های حاکم به آن اشاره شد، معیارهای پیشنهادی به وضوح ناسازگار به لحاظ جهان‌بینی‌های مطرح‌شده از عدالت ارائه داده‌اند.

۴-۳. راهکارها و سازوکارهای پیشنهادی ادبیات پژوهش

در این بخش به ارائه راهکارها و سازوکارهای پیشنهادی پژوهشگران درخصوص عدالت فضایی پرداخته می‌شود. بخش قابل ملاحظه‌ای از ادبیات پژوهش متمرکز بر سنجش نمودهای فضایی بی‌عدالتی و نابرابری‌های بین مکان‌های جغرافیایی در برخورداری از امکانات و خدمات عمومی بوده است؛ از جمله (Hafeznia & Ghaderi, 2013; et al., 2014; Maleki et al., 2015; Sasanpour et al., 2016; Mohammadi & Nouri, 2016; Salehpour & Afrookhteh, 2016; Esmailzadeh & Masoumi, 2016; Yasouri, Majid et al., 2016; 2016; Alizadeh Yavalari, 2017; et al., 2018; Javanbakht, 2018; et al., 2018; Ghaderi Hajat & Shayan, 2019; Mohammad Fard et al., 2019; & Shayan, 2019). در راستای تکمیل این دسته از پژوهش‌ها که درباره سنجش نمودهای فضایی بی‌عدالتی هستند (Hafeznia et al., 2015)، اقدام به طراحی الگوی سنجش عدالت فضایی و سنجش نمودهای فضایی بی‌عدالتی کرده‌اند که استان‌های ایران را به لحاظ برخورداری از شاخص‌های عمومی توسعه به صورت مستمر ارائه داده‌اند.

مواردی دیگر از ادبیات پژوهش پیشنهاداتی از قبیل توزیع متعادل و کاهش نابرابری، اولویت‌بخشی به مناطق محروم و بهره‌مندی و دسترسی برابر به خدمات و تسهیلات، برنامه‌ریزی به منظور کاهش شکاف سطح برخورداری، تسهیل دسترسی و بهره‌مندی عادلانه امکانات و خدمات عمومی در کنار رشد و ارتقای تسهیلات و خدمات در برنامه‌های توسعه و تقویت جایگاه فضاها میانی پرداخته‌اند. این تحقیقات به دنبال اتخاذ سیاست‌های بازتوزیعی و کاهش نابرابری فضایی و حمایت ویژه از مناطق کم‌تر برخوردار، متمرکز شده‌اند (Fasihi, 2013; Maleki et al., 2015; Esmailzadeh & Masoumi, 2016; Esmailzadeh et al., 2016; Yasouri et al., 2016; Sasanpour et al., 2016; Mohammadi & Nouri, 2016; Roostae & Alizadeh Yavalari, 2017; Ghafari Fard et al., 2019; Najjarzadeh, Mohammad et al., 2020).

موارد محدودی از پژوهش‌های حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری در ایران بر به کارگیری اصول علمی و عملی استانداردهای موجود برای سازمان‌دهی سیاسی فضا در راستای عدالت فضایی/جغرافیایی و بازنگری اصول ۲۷ گانه مبتنی بر تمرکز امور در قانون اساسی پرداخته‌اند (Ghaderi Hajat & Hafeznia, 2018; Ghaderi Hajat, 2021; Mousavi et al., 2021).

رویکرد آمایش سرزمین و تعادل بخشی در فضا یکی دیگر از مهم‌ترین راهکارهای پیشنهادی در ادبیات

پژوهش‌های بررسی شده است. در این بخش، سازوکارهایی همچون اتخاذ رویکرد توسعه همه‌جانبه و تنظیم رابطه بین انسان، فضا و فعالیت‌های انسان در فضا (آمایش سرزمین)، و همچنین توجه به رویکردهای منطقه‌گرایی، تعیین مزیت‌ها و پتانسیل‌های مناطق و جلوگیری از تمرکز شدید و تقویت پتانسیل‌های محلی مناطق در راستای افزایش بهره‌وری به منظور نیل به توسعه متوازن، پیگیری تفکر سیستمی عدالت فضایی در سطوح محلی، منطقه‌ای و ملی پیشنهاد شده است (Sarvar & Esmailzadeh, 2007; Abdolmaleki et al., 2012; Shahiki Tash & Roodini, 2017; Ghaderi Hajat & Hafeznia, 2018; Ghaderi Hajat & Aftabi, 2018; Parizadi & Mirzazadeh, 2018).

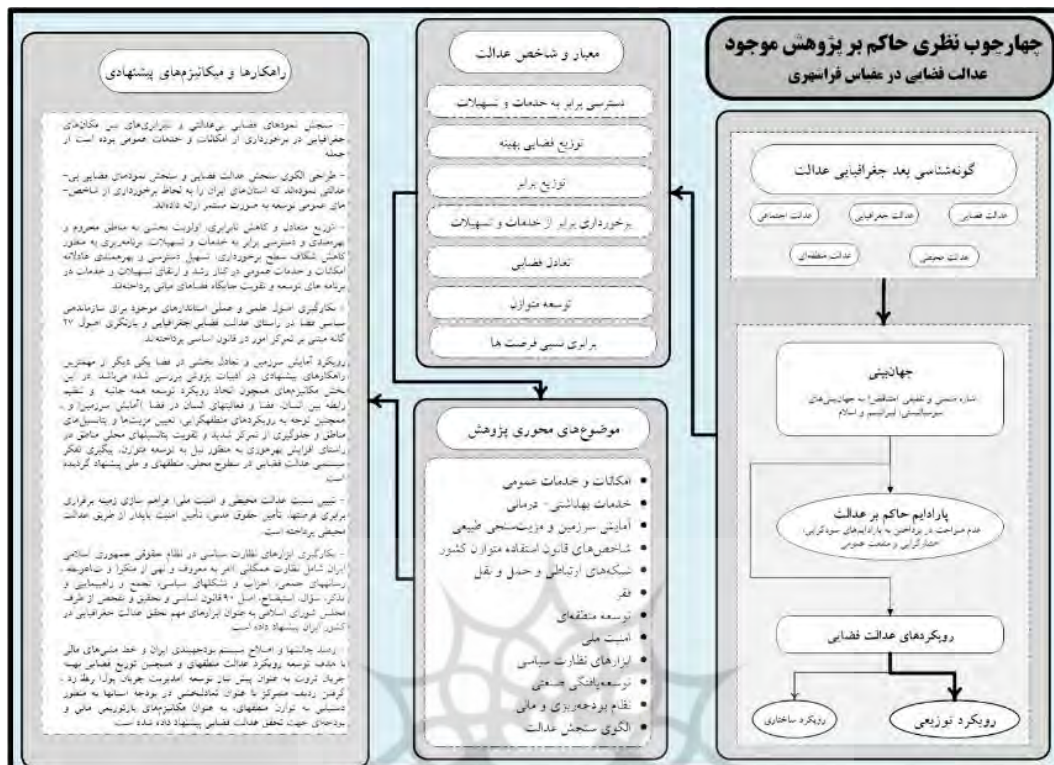
کاویانی‌راد، مراد (2013) در پژوهش خود به تبیین نسبت عدالت محیطی و امنیت ملی؛ فراهم‌سازی زمینه برقراری برابری فرصت‌ها، تأمین حقوق مدنی، تأمین امنیت پایدار از طریق عدالت محیطی پرداخته است.

همچنین پروین، خیرالله و همکاران (2019) به کارگیری ابزارهای نظارت سیاسی در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران شامل نظارت همگانی (امر به معروف و نهی از منکر)، مطبوعات و رسانه‌های جمعی، احزاب و تشکلهای سیاسی، تجمع و راهپیمایی و تذکر، سؤال، استیضاح، اصل ۹۰ قانون اساسی و تحقیق و تفحص از طرف مجلس شورای اسلامی به عنوان ابزارهای مهم تحقق عدالت جغرافیایی در کشور ایران را پیشنهاد داده است.

درنهایت، رصد چالش‌ها و اصلاح سیستم بودجه‌بندی ایران و خط مشی‌های مالی با هدف توسعه رویکرد عدالت منطقه‌ای و همچنین توزیع فضایی بهینه جریان ثروت به عنوان پیش‌نیاز توسعه (مدیریت جریان پول)، در نظر گرفتن ردیف متمرکز با عنوان تعادل بخشی در بودجه استان‌ها به منظور دستیابی به توازن منطقه‌ای، به عنوان سازوکارهای بازتوزیعی مالی و بودجه‌ای جهت تحقق عدالت فضایی پیشنهاد داده شده است (Ghaderi Hajat & Hafeznia, 2018).

۴-۴. چهارچوب نظری حاکم بر پژوهش‌های موجود

در این بخش از پژوهش با بهره‌گیری از یافته‌های فوق، به ترسیم چهارچوب نظری حاکم بر پژوهش‌های موجود در حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری ایران پرداخته می‌شود. این مهم، این امکان را فراهم می‌سازد که در فصل بحث و نتیجه‌گیری، به نقد رویه‌های موجود پرداخته و پیشنهادات عملیاتی را در راستای تقویت پژوهش‌های آتی در حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری ارائه شود:



شکل ۱: چارچوب نظری پژوهش

۵. تجزيه و تحليل

در اين بخش، با تکیه بر مباني نظري و يافته‌هاي تحقيق و با استفاده از بنیان‌های فلسفی فضا‌مندی (ديالکتیک فضایی - اجتماعي) عدالت، به ارزيابي فرضيه‌هاي پژوهش اقدام می‌شود. در همين راستا، نقدهاي هستي‌شناساني، معرفت‌شناسي و روش‌شناسانه از مطالعات حوزه عدالت فضايي در مقیاس فراشهري ايران ارائه می‌شود.

در ابتدای اين بحث بر اين مهم تأکيد می‌شود که عدالت فضايي، در چهارچوب هستي‌شناسي فضا‌مندی يعني ديالکتیک فضايي - اجتماعي قابل درک است و لذا با توجه به تقدم هستي‌شناسي بر معرفت‌شناسي و روش‌شناسي و در عين حال هم‌پوشاني آن‌ها، یک مطالعه علمی در اين حوزه، لازم است قواعد فضا‌مندی را در هر سه حوزه هستي‌شناسي، معرفت‌شناسي و روش‌شناسي رعایت کند.

لازم است تأکيد شود که تقريباً در هيچ کدام از مطالعات بررسي شده بنیان‌های هستي‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه عدالت فضايي به صورت صريح، مورد بحث قرار نگرفته است. بلکه برای حصول نتيجه و پيش‌برد نقد اين مطالعات، با بررسي محتوا و ماهيت آن‌ها، اشارات ضمنی و دلالت‌های مفهومي دال بر هر کدام از بنیان‌های

فوق‌الذکر شناسایی شده و در نتیجه امکان دسته‌بندی آن‌ها و ارجاع‌شان به منشأهای فلسفی مربوطه، فراهم شده است.

۱-۵. نقد هستی‌شناسی مطالعات حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشهری در ایران

همان‌طور که در بخش‌های قبلی ذکر شد، پرسش‌های هستی‌شناختی در برگیرنده سؤالاتی است که به حوزه واقعیت، جهان و هستی معطوف هستند. یعنی اینکه، شکل و ماهیت واقعیت چیست؟ چه چیزی وجود دارد که درمورد آن شناخت حاصل کرد؟ از این رو، هر پارادایم پژوهشی‌ای، دیدگاهی درباره ماهیت واقعیت، انسان و جهان دارد که مفروضات هستی‌شناسانه، اساس آن‌ها را تشکیل می‌دهد.

در همین راستا، بنیان‌های فلسفی عدالت فضایی در چهارچوب پارادایم فضا‌مندی دسته‌بندی شد که دارای ابعاد هستی‌شناسانه متمایزی با سایر پارادایم‌هاست. براساس این دیدگاه، به جای وجود دو وضعیت هستی‌شناسانه یا بنیادین از موجودیت انسانی (پدیده‌ها و مسائل انسانی)، سه حالت، وجود دارد که همه دانش‌ها باید از آن تبعیت کنند؛ وضعیت اجتماعی/ وابسته به اجتماع، وضعیت زمانی/ تاریخی و وضعیت فضایی/ جغرافیایی.

درواقع فضا در هستی‌شناسی دیالکتیک سه‌گانه فضایی، به مثابه امر ادراک‌شده (امر دریافته)، امر تصور شده (امر پنداشته) و امر زیسته بررسی می‌شود. الدن ذکر می‌کند که این مدل لوفوری ناظر بر وحدتی میان فضای فیزیکی، ذهنی و اجتماعی است.

در اینجا برای فراهم کردن امکان بررسی مطالعات گزینش‌شده و نقد آن‌ها، لازم است به این مهم اشاره کرد که در مقایسه با سایر هستی‌شناسی‌ها، فضا‌مندی را نمی‌توان نه در قالب پارادایم واقع‌گرایانه سطحی و اثبات‌گرایی گنجانده، نه در قالب ایدئالیسم صرف. لذا ماهیت واقعیت، شناخت و روش‌شناسی عدالت از نظر فضایی، با درکی که حاصل از سایر پارادایم‌هاست، متفاوت است. نکته‌ای که بسیاری از مطالعات موجود آن را نادیده گرفته و به آن پای‌بند نمانده‌اند. همان‌طور در بخش یافته‌ها ارائه شد، شاخص‌های مورد توجه در مطالعات موجود، شامل دسترسی برابر به خدمات و تسهیلات، توزیع فضایی بهینه، توزیع برابر، برخورداری برابر از خدمات و تسهیلات، تعادل فضایی، توسعه متوازن و برابری نسبی فرصت‌ها بوده است. همچنین موضوعات محوری مورد پژوهش شامل امکانات و خدمات عمومی، خدمات بهداشتی - درمانی، توسعه منطقه‌ای، نظام بودجه‌ریزی و مالی، مطالعات مروری و مقایسه‌ای، مزیت‌سنجی طبیعی، شاخص‌های قانون استفاده متوازن کشور، شبکه‌های ارتباطی و حمل و نقل، فقر، امنیت ملی، ابزارهای نظارت سیاسی، طراحی الگوی سنجش عدالت، توسعه‌یافتگی صنعتی بوده است.

این بررسی‌ها نشان می‌دهد، مطالعات موجود بر بُعد عینی عدالت در فضا/جغرافیا متمرکز بوده‌اند. در مقایسه با هستی‌شناسی فضا‌مندی حتی با اغماض هم، فقط بُعد فضای درک‌شده را مورد توجه قرار داده و فضای تصور شده و فضای زیسته، مورد غفلت قرار گرفته است. می‌توان گفت مطالعات موجود علی‌رغم استفاده از پسوند فضایی در عنوان،

ولی درواقع به هستی‌شناسی فضا‌مندی، پای‌بند نبوده‌اند. لذا عدالت را به یک هستی صرفاً عینی، فرو کاسته و از تبیین ابعاد چند لایه فضا‌مندی عدالت موفق نبوده‌اند. در نتیجه عدالت را صرفاً از نظر ابژکتیو و جهان خارجی متأثر از نظریات عدالت اجتماعی گیتی‌گستر فضایی/جغرافیایی‌زدایی شده، مورد پژوهش قرار داده‌اند. لذا از پیوند ابعاد هستی‌شناسانه اجتماعی - جغرافیایی عدالت ناکام مانده‌اند. بر این اساس، فرضیه اول پژوهش، تأیید می‌شود.

۲-۵. نقد معرفت‌شناسی مطالعات حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری در ایران

در بحث‌های قبلی عنوان شد که معرفت‌شناسی نظریاتی است درباره اینکه، چطور انسان به معرفت از جهان اطراف خود دست می‌یابد؟ معرفت‌شناسی بنیانی فلسفی برای ایجاد انواع معرفت را که ممکن است بتوانیم کسب کنیم، مهیا ساخته و معیاری است برای اینکه تصمیم بگیریم چطور معرفت می‌تواند به درستی و به صورت منطقی سنجیده شود (Crotty, 1998:8). معرفت‌شناختی با شیوه‌ها و رهیافت‌هایی پیوند یافته است، به‌ویژه اینکه ما چگونه می‌توانیم از صحت دانش (نظریه، یافته‌های تجربی و فعالیت‌ها) اطمینان حاصل کرده و بر آن تکیه کنیم (Soja, 2013). در علوم اجتماعی - مانند انواع هستی‌شناسی - معرفت‌شناسی‌های گوناگونی وجود دارند که هر کدام پاسخ‌های خاصی به این سؤال‌ها داده‌اند: چگونه واقعیت اجتماعی می‌تواند شناخته شود؟ ماهیت رابطه بین شناسا (سوژه، آن کس که می‌شناسد) یا شناخته (ابژه، آنچه شناخته می‌شود)، چیست؟

گفتنی است با توجه به درهم‌تنیدگی و پیوستگی مقولات هست‌شناسی و معرفت‌شناسی، پاسخی که می‌توان به این پرسش‌ها داد، تحت تأثیر پاسخ‌هایی است که قبلاً در بخش هستی‌شناسی به آن داده شده است، یعنی هر رابطه‌ای نمی‌تواند مورد تأمل قرار گیرد؛ برای مثال اگر در واقع‌گرایی، یک واقعیت به‌مثابه «واقعی» فرض شود، موضع‌گیری شناسا باید وضعی جدایافته و عینی یا همراه یا فراغت ارزشی باشد تا بتواند کشف کند که «اشیا واقعاً چگونه هستند و چطور عمل می‌کنند».

با توجه به لزوم تبعیت معرفت‌شناسی هر پارادایم نظری با بنیان‌های هستی‌شناسانه آن، می‌تواند این‌طور استدلال کرد که معرفت‌شناسی فضا‌مندی لازم است ساختار لایه‌مند عدالت را بتوان مورد تحلیل قرار دهد. به این معنی که نه می‌توان صرفاً بر جنبه‌های عینی محدود شود و نه به جنبه ذهنی، بلکه هم‌زمان لازم است سه جنبه ذهنی، انضمامی و فیزیکی را مورد مذاقه قرار دهد. لذا چنین معرفت‌شناسی‌ای را می‌توان به نحوی در قالب واقع‌گرایی نوین دسته‌بندی کرد. براساس این نوع معرفت‌شناسی، برای فراتر رفتن از نمودهای ظاهری و سطحی به ماهیت و ذات‌های عمیق و پنهان اشیا، کنجکاوای درباره موجودیت‌ها و فرایندهایی که مشاهده‌پذیر نبوده یا به‌راحتی دیده نمی‌شوند، ضرورت دارد. یافته‌های پژوهش حاضر، نشان می‌دهد که در نتیجه عدم تعهد هستی‌شناسی مطالعات مورد بررسی به دیالکتیک فضایی - اجتماعی، به لحاظ معرفت‌شناسی نیز الزامات فضا‌مندی مورد غفلت واقع شده است. معرفت‌شناسی این مطالعات

را می‌توان در قالب تجربه‌گرایی دسته‌بندی کرد. این معرفت‌شناسی با تبعیت از هستی‌شناسی فروکاست‌گرایانه فوق‌الذکر، عدالت فضایی را در میان سه بعد دیالکتیک فضایی - اجتماعی، محدود به حوزه امر درک‌شده و فیزیکی کرده‌اند. در نتیجه همان‌طور که در بخش قبلی نیز اشاره شد، وارد شناخت و تبیین ابعاد تصور شده و امر زیسته فضا‌مندی عدالت نشده‌اند. مطالعات موجود، شناخت را امری مطلق و تک‌بعدی دانسته‌اند. امکان شناخت سوژکتیو و چند لایه را مورد توجه قرار نداده و بر بعد عینی/ابژکتیو مسئله عدالت محدود شده‌اند.

این مطالعات، مسئله عدالت نه از منظر فضایی بلکه در فضا/جغرافیا یا به عبارتی درست‌تر عدالت در مکان را از نظر معرفت‌شناسی تجربه‌گرایانه مورد بررسی قرار داده‌اند. از این‌رو شناخت عدالت را به جنبه‌های مشاهده‌پذیر محدود کرده‌اند. لذا، جنبه‌های تصور شده و زیسته مسئله عدالت از نظر فضایی مورد غفلت واقع شده است. در نتیجه این نوع معرفت‌شناسی، استدلال‌های تبیینی حاصل تعمیم‌پذیری^۱ برگرفته از ترتیب‌های^۲ مشاهده‌شده میان رویدادها تلقی شده است که وجود یک پدیده خاص در فضاهای مختلف را پدید می‌آورد. این تعمیم‌پذیری به ذات خود، در تضاد با ماهیت فضایی مسئله عدالت است. دقیقاً به به این دلیل است که طرح‌واره عدالت گیتی‌گستر فضا/جغرافیایی زدایی شده، پیش کشیده شده است. بر این اساس، فرضیه دوم پژوهش نیز، مورد تأیید قرار می‌گیرد.

۳-۵. نقد روش‌شناسی مطالعات حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری در ایران

روش‌شناسی به مطالعه و تبیین فرآیند شکل‌گیری و ارزیابی نظریه‌ها می‌پردازد. در این حوزه بررسی می‌شود که نظریه‌ها چگونه ایجاد، تدوین و آزمون می‌شوند، از چه نوع منطق یا استدلالی بهره می‌گیرند، و باید دارای چه معیارها و ویژگی‌هایی باشند. همچنین، روش‌شناسی به ساختار و قالب نظریه‌ها پرداخته و تلاش می‌کند چگونگی ارتباط و انطباق دیدگاه‌های نظری خاص با مسائل و پرسش‌های معین پژوهشی را روشن سازد (Bryman, 2016).

لذا روش‌شناسی که بتواند مسئله عدالت را در قالب پارادایم فضا‌مندی مورد تحلیل قرار دهد باید به نحوی باشد که امکان شناخت لایه‌های مختلف آن از عمل فضایی، بازنمایی فضایی و فضای بازنمایی را فراهم سازد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که مطالعات صورت گرفته در حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری در ایران در نتیجه رویکردهای هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه آن، از منظر روش‌شناسی نیز با الزامات پارادایم فضا‌مندی فاصله دارد. بر اساس یافته‌ها، روش‌شناسی مطالعات مورد بررسی را می‌توان در قالب روش‌شناسی طبیعت‌گرایانه دسته‌بندی کرد. در این مطالعات، مسئله عدالت فضایی تا حد نمودهای فیزیکی و پدیده‌های عینی مشاهده‌پذیر تقلیل یافته است. اما همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، از نظر فضا‌مندی، مسئله عدالت را باید از سه بعد فیزیکی، ذهنی و اجتماعی

مورد تحلیل قرار داد. از این رو عدالت را در گروه سنجش نموده‌های مکانی مزیت‌های اجتماعی و در مواردی توزیع مکانی این مزیت‌ها محدود کرده‌اند. بنابراین، فرضیه سوم پژوهش حاضر نیز مورد تأیید قرار می‌گیرد.

۶. نتیجه‌گیری

یافته‌های ارائه‌شده و استدلال‌های فوق‌الذکر دربارهٔ بنیان‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مطالعات حوزه عدالت فضایی در مقیاس فراشه‌ری در ایران، حاکی از آن است که ماهیت فضا‌مندی این پژوهش‌ها به شدت ضعیف است. به بیان دقیق‌تر مطالعات موجود هنوز از نظر عدالت اجتماعی به تشریح و تبیین مسئله عدالت پرداخته‌اند و موفق به کار بست بنیان‌های فضا‌مندی عدالت به‌عنوان رویکرد واقع‌نگرانه انتقادی، نبوده‌اند.

لازم به دوباره گفتن است که پسوند فضایی در عبارت عدالت فضایی یک دلالت پارادایمی است که بنیان‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه خاص را ارائه می‌دهد و بحث در مورد مسئله عدالت به مجرد اینکه یک پسوند مکانی را با خود داشته باشد، نمی‌تواند در قالب تحقیقات فضایی جای بگیرد. در این صورت عدالت نیز به مانند سایر پدیده‌ها به‌عنوان امری جهان‌شمول و فضایی‌زدایی‌شده خواهد بود. لذا، دقیقاً پارادایم فضا‌مندی برای ممانعت از چنین پیامدی مطرح شده است. پارادایمی که پدیده‌ها را دارای سه لایه فیزیکی، ذهنی و اجتماعی می‌داند و در نتیجه بنیان‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه خاص خود را می‌طلبد. بنیان‌های فلسفی که در ضدیت با جهان‌شمولی ماهیت پدیده‌ها و سعی برای فضا‌زدایی از آن‌هاست. همچنین این پارادایم امکان‌سنجی است برای تغییر. تلاشی برای رد وضعیت موجود و اصلاح رویه‌های ناعدالانه‌ای که به واسطه فضایی و در جغرافیا بر افراد و گروه‌ها در یک جغرافیای خاص اعمال می‌شود.

به‌طور کلی، در مطالعات مورد بررسی، فضا/جغرافیا به‌عنوان یک عامل اولیه در تحلیل‌ها مورد توجه قرار نگرفته است. عدالت از منظر اجتماعی آن و صرفاً به‌عنوان یک عامل ثانویه به فضا/جغرافیا نگریسته شده است که به‌عنوان یک ظرف، نموده‌های مکانی مزیت‌های اجتماعی مورد سنجش قرار گرفته است. این مهم، گواه آن است که به‌لحاظ هستی‌شناسی، دیالکتیک فضایی - اجتماعی یا فضا‌مندی فضایی و شأن هستی‌شناسانه فضا مورد توجه قرار نگرفته شده است.

تشکر و قدردانی

مقاله حاضر مستخرج از رساله دوره دکتری رشته جغرافیای سیاسی نویسنده اول در دانشگاه تربیت مدرس است. لذا از حمایت‌های مادی و معنوی این دانشگاه تقدیر و تشکر می‌شود.

تأییدیه‌های اخلاقی، تعارض منافع

موردی توسط نویسندگان گزارش نشده است.

سهم نویسندگان

موردی توسط نویسندگان گزارش نشده است.

منابع مالی و حمایت‌ها

موردی توسط نویسندگان گزارش نشده است.

References

- Abdolmaleki, H., Zahedi Vafa, M. H., Goldouzha, M. (2013). Natural Advantage (Justice-Oriented) vs. Conventional Economic Advantage: Applying Geo-Economic Justice Criteria in Development Planning – Case Study of Iranian Provincial Production Potential.
- Ahmadipour, Z., Heidarian, M., Roumina, E., & Etaat, J. (2022). Assessment of Process of the Approval of the Bill to Reform the Table of Electoral Districts of the Islamic Consultative Assembly and the Number of Lawmakers In 2000. *Political Spatial Planning*, 4(3), 159–173.
- Alizadeh, S. (2020). Analysis of the Relationship Between Basic Services Distribution and Demographic Indicators with Emphasis on Spatial Justice Theory: Case Study of Counties in Razavi Khorasan Province. *Regional Planning Quarterly*, 9(36), 17–30.
- Ameriks, K. (Ed.). (2000). *The Cambridge Companion to German Idealism*. Cambridge University Press.
- Bernstein, R. (1983). *Beyond Objectivism and Relativism: Science, Hermeneutics, and Praxis*. University of Pennsylvania Press.
- Blaikie, N. (2007). *Approaches to Social Enquiry: Advancing Knowledge*. Polity.
- Blanchette, P. A. This article appears in *The Blackwell Guide to Philosophical Logic*, Lou Goble (ed), Blackwell Publishers 2001, pp. 115-135.
- Bryman, A. (2016). *Social research methods* (5th ed.). Oxford University Press.
- Crotty, M. J. (1998). *The Foundations of Social Research: Meaning and Perspective in the Research Process*. The Foundations of Social Research, 1-256.
- Dadashpour, H., Alvandipour, N. (2018). Exploring the Spatial Justice Approach in Regional Inequality Research: A Systematic Review in Interdisciplinary Fields.

Interdisciplinary Studies in Humanities, 10(3), 79–112.

- Esmaeilzadeh, S., Masoumi, M. (2015). Analysis of Spatial Justice of Ardabil Province Counties in Health-Service Indicators Using VIKOR Model. *Urban Management Studies*, 7(23), 94–104.
- Esmaeilzadeh, S., Safarkhani, R., Mahmoudi, M. (2018). An Analytical Study on the Development Level of Rural Areas in Kermanshah Province Counties. *Human Geography Research*, 50(2), 355–374.
- Fasihi, H. A. (2013). Spatial Inequalities in Access to Public Libraries in Iran. *Information & Public Libraries Research*, 20, 211–228.
- Foucault, M., Miskowiec, J. (1986). Of Other Spaces. *Diacritics*, 16(1), 22–27.
- Ghaderi Hajat, A., Aftabi, Z. (2019). Analyzing Poverty through the Lens of Spatial Justice: Case Study of Northern Provinces of Iran. *Geography & Development Journal*, 17(57), 95–110.
- Ghaderi Hajat, H., Hafeznia, A. P. (2022). Explaining the Relationship Between Spatial Injustice and National Security Perspectives. *Majlis & Strategy*, 111(29), 73–104.
- Ghaderi Hajat, H., Hafeznia, H. (2018). Strategies for Achieving Spatial Justice in Iran. *Political Geography Research*, 3(3), 25–57.
- Ghaderi Hajat, H., Mokhtari Heshi, M. (2018). Spatial Justice in Iran and Political-Spatial Organization of Tehran City. *Political Spatial Planning*, 1(1), 31–38.
- Ghaderi Hajat, M. (2021). Explaining the Role of Spatial/Geographical Justice in Evaluating Optimal Political Management of Space. *National Security Journal*, 11(40), 419–452.
- Ghaderi Hajjat, M., & Hafeznia, M. (2018). Strategies to achieve spatial justice in Iran. *Political Geography Research*, 3(1) (No. 9), 25–57. <https://sid.ir/paper/359579/fa>
- Ghafari Fard, R., Rezaei, E. A., Eslameddin, H. (2019). Spatial Justice Assessment of Counties in Macro-region 9 (Greater Khorasan) Based on Balanced Utilization Law Indicators. *Cultural & Social Studies of Khorasan*, 54(14), 103–126.
- Goonewardena, K., Kipfer, S., Milgrom, R., & Schmid, C. (2008). Space, difference, everyday life. *Reading Henri Lefebvre*.
- Greco, J., Sosa, E. (1999). *The Blackwell Guide to Epistemology*.
- Groff, R. (Ed.). (2007). *Revitalizing Causality: Realism about Causality in Philosophy and Social Science* (Vol. 18). Routledge.
- Hafeznia, G. H., Ahmadi Pour, R., Roknoddin, G., Gohari, M. (2015). Designing

- a Model for Measuring Spatial Justice: Case Study of Iran. *Spatial Planning & Organization*, 19(1), 33–52.
- Hafeznia, M., Ghaderi Hajjat, M., Ahmadi Pour, Z., Roknoddin Eftekhari, A., & Gohari, M. (2015). Designing a spatial justice measurement model (Case study: Iran), *Journal of Spatial Planning and Geomatics*; 19 (1) :33-52
 - Hatami Nejad, B. (2012). Analysis of Spatial Justice in Access to Health Services Using TOPSIS, Morris, and Taxonomy Models. *Geographic Spatial Planning Journal*, 2(5), 75–98.
 - Hatami Nejad, R., Omran, O. (2006). Social and Spatial Justice: Review and Comparison of John Rawls and David Harvey's Theories. *Land Geography*, 9(3), 38–50.
 - Hesse-Biber, S. N., Leavy, P. (2004). *Approaches to Qualitative Research: A Reader on Theory and Practice*.
 - Hoseini, J. (2018). An Analytical Study of Social Justice in the Geographic Space of Iran. *Spatial Studies*, 6(3), 63–80.
 - Howat, A. W. (2006). Beyond Realism & Anti-Realism: John Dewey and the Neopragmatists.
 - Jafari, S., Karami, H., Hatami, A., Afshar, A. (2020). Spatial Analysis of Regional Development in Iran Based on Social Indicators. *Scientific Journal*, 12(1), 1–28.
 - Jafarinia. (2019). Social Justice, Spatial Justice, and Development. *Geography (Regional Planning)*, 42(10), 289–311.
 - Karimi Aram, M. Sarvatollah, Moradi, T. Nader. Identifying Effective Factors and Criteria in Border Region Planning: Case Study of Javanroud County.
 - Kaviani Rad, M. (2014). Explaining the Link Between Environmental Justice and National Security. *Strategic Studies Quarterly*, 16(61), 113–130.
 - Kelly, A. E. (2006). Quality Criteria for Design Research. *Educational Design Research*, 107-118.
 - Khaksari, M. F., Asayesh. (2021). Analysis of Spatial Justice Research in Urban Services in Iran. *Human Geography Research*, 53(3), 793–810.
 - Lefebvre, H. (2012). *From the Production of Space*. In Theatre and Performance Design (pp. 81-84). Routledge.
 - Maleki, S., Ahmadi, R., Torabi, Z. Evaluation of Spatial Justice in the Distribution of Health Facilities in Khuzestan Province Counties.
 - Mohammadi, N. (2018). Assessment of Industrial Development in Ardabil Province Counties with a Spatial Justice Approach. *Human Geography Research*,

50(1), 145–162.

- Mohammadpour, A. (2018). *Method in Method: On the Construction of Knowledge in Humanities* (2nd Ed.). Logos Publishing.
- Mousavi, S. J., Veisi, H., Mahkouei, H., Khadem al-Hosseini. (2022). Analysis of the Position of Spatial Justice in Hormozgan Province Based on Spatial Political Organization Indicators Compared to Other Provinces of Iran. *Regional Planning Quarterly*, 12(45), 157–176.
- Nasrin Mahin, A. F., Bakhtiari, N. Spatial Distribution of Development Indicators in Iranian Counties Using Composite Ranking Method.
- Parizadi, T., Mirzazadeh, H. (2018). Regional Development in Iran with a Distributive Justice Approach. *Applied Research in Geographic Sciences*, 50(18), 179–198.
- Parvin, K., Aslani, F., Alhouei Nazari, Y. (2020). Political Oversight Tools in the Legal System of the Islamic Republic of Iran and Their Impact on Geographic Justice. *New Approaches in Human Geography*, 46(12), 383–403.
- Pinkard, T. (2002). *German Philosophy 1760-1860: The Legacy of Idealism*. Cambridge University Press.
- Rand, A. (1990). *Introduction to Objectivist Epistemology: Expanded Second Edition*. Penguin.
- Robbins, B., Pratt, M. L., Arac, J., Radhakrishnan, R., & Said, E. (1994). Edward Said's *Culture and imperialism: A symposium*. *Social Text*, (40), 1-24. <https://doi.org/xxx>
- Robbins, P., Marks, B. (2010). Assemblage Geographies. In Smith, S., Pain, R., Marston, S., Jones III, J. P. (Eds.), *Sage Handbook of Social Geographies* (pp. 176-194). Sage: London.
- Roostaei, S., Alizadeh Yowlari, S. (2020). Spatial Justice Assessment of Public Services Across West Azerbaijan Province Counties. *Geography & Planning*, 24(71), 151–171.
- Salehpour, S., Afrakhteh. (2016). Assessing Health Services Development from the Perspective of Spatial Justice: Case Study of Rural Settlements in West Azerbaijan Province. *Human Settlements Planning Studies*, 11(36), 19–38.
- Sarvar, E. (2007). Territorial Planning as a Prerequisite for Social Justice: An Introduction to the Role of Land-use Planning in Achieving Social Justice and Sustainable Development. *Land Geography*, 4(14), 75–88.
- Sasanpour, H., Heydari, S., Piri, A. (2018). Analysis of Spatial Justice in Kerman

Province: Case Study of the Communication Network Sector. *Spatial Geography Planning*, 30(8), 1–18.

- Schmid, C. (2008). *Space, Difference, Everyday Life: Reading Henri Lefebvre*.
- Seyed Rezaei, M. Y., Pour Ezzat, G. A. (2017). Exploratory Study of Factors Influencing Regional Justice in Iran's Budgetary Policies. *Scientific Journal of Public Sector Management*, 5(19), 47–64.
- Seyed Rezaei, M. Y., Pour Ezzat, S. A. (2017). Monitoring Iran's Budgeting System Challenges to Advance Regional Justice Using Fuzzy Techniques. *Accounting & Auditing Studies*, 23(4), 483–506.
- Seyed Rezaei, M. Y., Pour Ezzat, S. A. (2018). Budgeting System Considerations for Achieving Regional Justice. *Public Management Outlook*, 8(29), 73–91.
- Sheikhi Tash, M., & Roodini, K. (2017). Measuring regional concentration coefficient and spatial inequality in manufacturing industries of Iranian provinces. *Regional Planning*, 7(28), 13–24. <https://doi.org/10.1001.1.22516735.1396.7.28.2.1>
- Soja, E. W. (2013). *Seeking Spatial Justice* (Vol. 16). U of Minnesota Press.
- Solomon, R. C., Higgins, K. M. (1996). *A Short History of Philosophy*.
- Swyngedouw, E. (2006). Urbanization and environmental futures: Politicizing urban political ecologies. In *The Routledge handbook of political ecology* (pp. 609-619). Routledge.
- Torkameh, A., Hafeznia, R., Ebrahim, A. P. (2022). Critical Geopolitical Analysis from the Perspective of Critical Realism. *International Journal of Geopolitics*, 18(65), 1–43.
- Turkemeh, A. (2019). Dialectics as philosophy of science in Henri Lefebvre. *Dialectical Space*. <https://dialecticalspace.com/wp-content/uploads/2022/06/Nowroz-1401.pdf>
- Yasouri, E., Emami, S., Sojoudi. (2016). Spatial Justice in Access to Services in Rural Settlements of Gilan Province. *Applied Research in Geographic Sciences*, 16(41), 95–116.